

چگونه از خمینی یک رهبر انقلاب ساختند؟

پشت‌پرده بزرگ‌ترین مهندسی رهبری در تاریخ معاصر ایران

به قلم: یاشار استهبان‌نژاد و آناهیتا دی‌پیر

اگر امروز از هر یک افراد اتحاد سرخ و سیاه بپرسید خمینی چگونه رهبر انقلاب اسلامی ۵۷ شد، جواب آماده است: «مردم او را خواستند». اما این پاسخ، بیش از آنکه تحلیل تاریخی باشد، افسانه‌ای است که ساخته شد. این پادکست دقیقاً به سراغ شکافتن همین افسانه می‌رود: اینکه خمینی چگونه، نه به‌عنوان یک رهبر طبیعی یک جنبش مردمی، بلکه به‌عنوان محصول یک پروژه سیاسی-رسانه‌ای پیچیده به جامعه ایران معرفی شد.

واقعیت تلخ این است که حتی به اعتراف ابوالحسن بنی‌صدر (اولین رئیس جمهور حکومت اسلامی)، خمینی تا میانه دهه ۵۰ شمسی نه رهبر یک جریان سیاسی قدرتمند بود، نه سازمان داشت، نه برنامه حکومتی. بنا به شهادت چهره‌هایی چون داریوش همایون، سیروس آموزگار و امیر اصلاص افشار در پروژه تاریخ شفاهی هاروارد، او حتی در سال‌های ۵۴ و ۵۵ به دنبال بازگشت آرام و خروج محترمانه از سیاست بود. این تصویر، هیچ شباهتی به «رهبر قاطع یک انقلاب بزرگ» ندارد.

پس چه شد که ناگهان همین چهره حاشیه‌ای، در فاصله‌ای کوتاه، تبدیل شد به «امام» و «رهبر بلامنازع انقلاب»؟

پاسخ ساده و در عین حال تکان دهنده است: از او یک رهبر ساختند.

با تغییر سیاست غرب در قبال ایران، پروژه‌ای تدریجی آغاز شد برای تبدیل خمینی به یک رهبر مدرن و دموکرات، یک رهبر کاریزمای روحانی جذاب. بدون نقش رسانه‌ها، این پروژه اساساً غیرممکن بود. بی‌بی‌سی فارسی عملاً به ستاد تبلیغاتی خمینی تبدیل شد: بزرگ‌نمایی سیستماتیک، سانسور صداهای رقیب، ساختن تصویر یک «پیر فرزانه آزادی‌خواه» و تزریق شبانه‌روزی این تصویر به افکار عمومی.

هم‌زمان، بخشی از روشنفکران غربی نیز وارد این بازی شدند. ژان پل سارتر، میشل فوکو و سیمون دوبووار، با بی‌مسئولیتی تاریخی حیرت‌آور، از خمینی تصویری رمانتیک و انقلابی ساختند؛ گویی یک قدیس ضداستبداد در راه است، نه بنیان‌گذار یکی از خشن‌ترین حکومت‌های مذهبی قرن.

در این میان، حلقه‌ی اطراف خمینی هم نقش ماشین تبلیغاتی را بازی می‌کرد: بنی‌صدر، یزدی، قطب‌زاده و دیگران. سؤال‌ها طراحی می‌شد، جواب‌ها نوشته می‌شد، و خمینی فقط آنها را می‌خواند. «رهبر انقلاب» بیشتر یک **محصول روابط عمومی** بود تا یک رهبر واقعی با برنامه و نظریه‌ی روشن.

و نتیجه؟ جامعه به اصطلاح روشنفکر ایران، به نام «آزادی»، «دموکراسی» و «مبارزه علیه استبداد»، پشت سر چهره‌ای صف کشید که چند ماه بعد نشان داد نه به آزادی اعتقادی دارد، نه به دموکراسی، نه حتی به همان وعده‌هایی که به نامش انقلاب شده بود.

این پادکست در نهایت به یک نتیجه‌ی روشن می‌رسد: خمینی «رهبر انقلاب» نشد چون چنین توانایی یا برنامه‌ای داشت؛ او را، به دلایل سیاسی و ژئوپولیتیک، با کمک رسانه‌های غربی، سازمان‌های رنگارنگ به اصطلاح حقوق بشر، بخشی از نخبگان ایرانی، و شبکه‌ای از تبلیغات هدفمند، به‌عنوان رهبر به جامعه ایران معرفی و تحمیل کردند.

امروزه بر خلاف ۴۷ سال پیش، همین رسانه‌های غربی، همین سازمان‌های رنگارنگ به اصطلاح حقوق بشر، و نخبگان ایرانی به اصطلاح روشنفکر، در برابر سرکوب و استبداد رژیم جمهوری اسلامی یا سکوت می‌کنند یا با تحریف رویدادها تلاش در نگاهداری همین استبداد فرتوت و خونخوار دارند.

فهم این روند، دوگانگی دولتمردان و رسانه‌های غرب، نه فقط برای شناخت گذشته، بلکه برای پرهیز از تکرار فاجعه در آینده، حیاتی است.